



مرکز تحقیقات استراتژیک
معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی

گزارش

شماره ۲۴۲

آذر ۱۳۹۵



انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا؛ احیای جنبش‌های «ضدنظام»؟
قاسم منفرد
پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک

مقدمه

برغم بسیاری از پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌هایی که بعضاً مبتنی بر نتایج حاصله از نظرسنجی‌های متعددی بودند که از رای دهندگان آمریکایی به عمل آمدند، دونالد ترامپ، سرمایه‌دار آمریکایی توانست با کسب ۲۹۰ الکترال کالج بر رقیب پر قدرت خود هیلاری کلینتون پیروز شود. نکته جالب اینجاست که فردی از خارج از نظام سیاسی آمریکا با شعارهای «ضدسیستمی» وارد رقابت انتخاباتی شد و با بهره‌گیری از ظرفیت‌های همین سیستم - سیستم انتخابی الکترال کالج - توانست بر فردی که از درون سیستم وارد انتخابات شده و از حمایت آن برخوردار بود و در مجموع، آراء عمومی بیشتری نیز هم بدست آورد، فائق آید. نوشتار حاضر بر آن است تا این رویداد را مورد بحث و بررسی قرار داده و منطق رفتار انتخاباتی آن بخش‌هایی از جامعه‌ی آمریکا را که از دونالد ترامپ جانبداری کردند، تحلیل نماید. پرسش اصلی نوشتار حاضر آن است که آیا آنچه که در نوامبر ۲۰۱۶ در آمریکا بوقوع پیوست، نشانه‌ای از

شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی «ضدنظام» در این کشور است؟

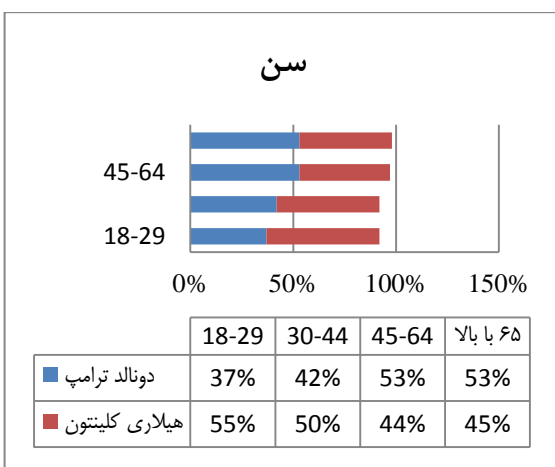
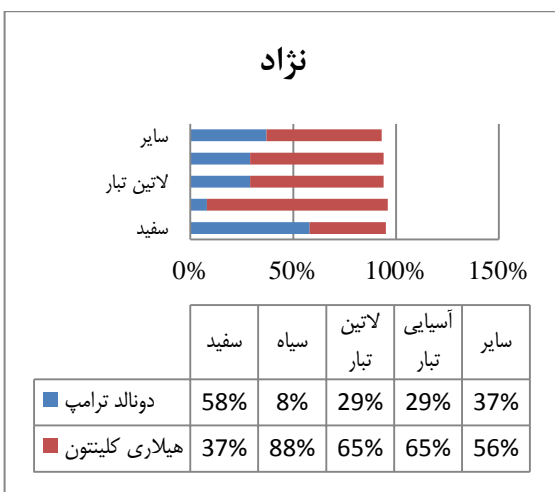
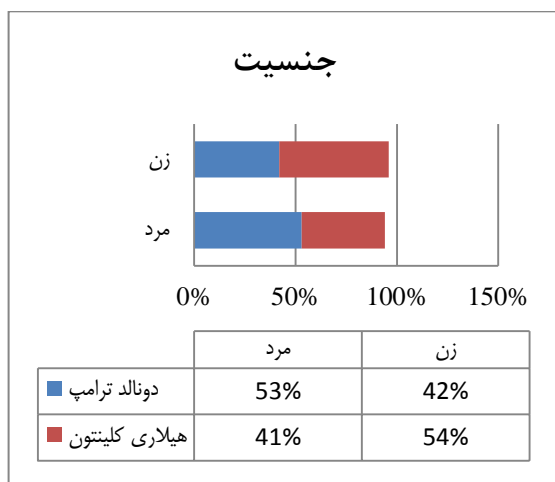
۱. تبیین موضوع

«دوباره آمریکا را با عظمت کن»؛ بازگرداندن عظمت از دست رفته به آمریکا، شعار اصلی دونالد ترامپ در رقابت‌های انتخاباتی سال ۲۰۱۶ بود. حضور ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، با مخالفت‌هایی هم در میان سران حزب جمهوری خواه و هم در بخش‌هایی از بدنه اجتماعی این حزب همراه شده بود. از جمله جدی‌ترین مخالفان ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ می‌توان به افرادی همچون: پل رایان، رییس مجلس نمایندگان آمریکا؛ جرج بوش پدر و پسر؛ جب بوش، فرماندار سابق ایالت فلوریدا؛ لیندسی گراهام، فرماندار ایالت کارولینای جنوبی؛ میت رامنی، فرماندار سابق ایالت مینه سوتا و بن ساسی، سناتور ایالت نبراسکا اشاره کرد که در طول دوره‌ی انتخابات، چهره‌های سرشناس بیشتری حتی به این لیست پیوستند. علی‌رغم تمام این مخالفت‌ها، دونالد ترامپ

1. [https:// www. donaldtrump. com](https://www.donaldtrump.com), 2016, " Make America Great Again".

انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا؛ احیای جنبش‌های «ضدنظام»؟ ۲

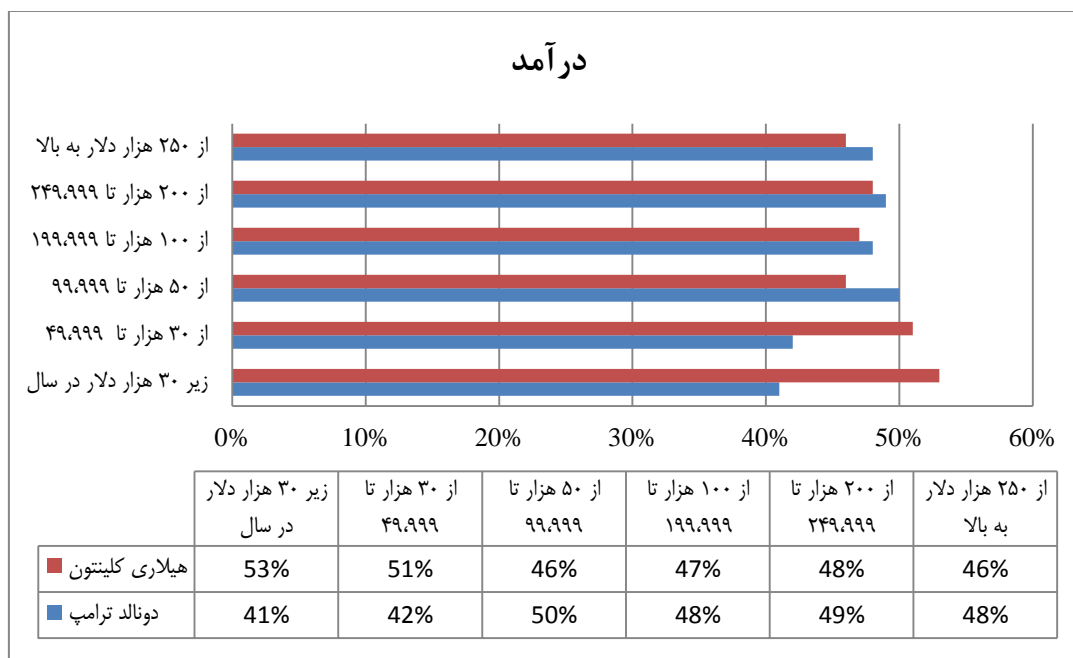
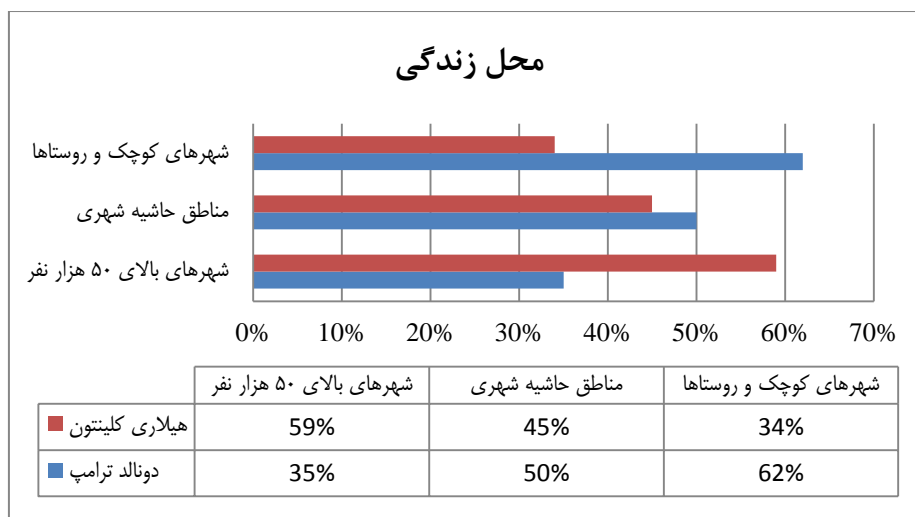
به وضوح نشان می‌دهند که چه طیفی از جامعه‌ی آمریکا با پیوستن به ترامپ، موجبات پیروزی او را در این انتخابات رقم زدند:



توانست طبقات متوسط، بخش بزرگی از کارگران صنایع سنگین، قشرهای کمتر تحصیل کرده، گروه‌های متعصب مذهبی و نژادی سفیدپوست را جذب نماید. کسانی که خارجی‌ها را رقیب کاری خود و تهدیدی علیه ارزش‌های آمریکایی قلمداد می‌کنند. بخش عمده‌ای از حامیان ترامپ معتقدند که خارجی‌ها، آمریکا را تضعیف کرده‌اند. آنها خود را صاحب آمریکایی می‌دانند که به کنترل دیگران درآمده است و این رویداد را پیامد سیاست‌های نادرستی تلقی می‌کنند که طی دهه‌های گذشته توسط دولت‌های آمریکا اتخاذ شده است. ترامپ معتقد است در وضعیت کنونی، اقتدار و تمامیت آمریکا در خطر قرار گرفته و وعده داد از طریق اقداماتی همچون تغییر توافقنامه‌های تجارت آزاد بین‌المللی، مقابله با خارجی‌ها و ممانعت از ورود مهاجران مکزیکی و مسلمانان، «عظمت از دست رفته‌ی آمریکا» را مجدداً باز می‌گرداند. اظهارنظرهایی از این دست، موجب شده تا بخشی از بدنه ناراضی جامعه‌ی آمریکا به سمت دونالد ترامپ گرایش پیدا کنند. تاکید ترامپ بر سه‌گانه «سیاست، قدرت و ایمان»، موجب شد تا حتی بخشی از پروتستان‌های انجیلی که با اصلاحات سیاسی دوره‌های گذشته تحت فشار قرار گرفته بودند نیز از وی حمایت کنند. از این رو ترامپ توانست با کسب ۴۷,۲۸ درصد آراء در مقابل هیلاری کلینتون با ۴۷,۸۱ درصد آراء^۲ و بهره‌گیری از مزیت‌های ناشی از سیستم انتخاباتی الکترونیکی کالج، به پیروزی برسد^۳. آمارهای منتشر شده

2. [http:// interactives. ap. org/ 2016/ general-election/? SITE=APQA](http://interactives.ap.org/2016/general-election/?SITE=APQA)

۳. تعداد آراء عمومی دونالد ترامپ: ۶۰,۸۳۴,۳۹۸ / تعداد آراء عمومی هیلاری کلینتون: ۶۱,۷۸۱,۹۸۲



Source: <http://www.nytimes.com/elections/results/president,2016>.

۲. تحلیل موضوع

از دهه ۷۰ میلادی به این سو، نظریه‌پردازان نئومارکسیست از بروز بحران در نظام سرمایه‌داری بین‌المللی و افول هژمونی ایالات متحده آمریکا در این حوزه صحبت می‌کنند. سیستم اقتصاد جهانی در دو دهه پایانی قرن بیستم با یک وضعیت متناقض مواجه شد؛ بگونه‌ای که همزمان از یک سو گرایش‌های جهانی‌سازی اقتصاد شدت پیدا کرد و از سوی دیگر، مقاومت نیروهای اقتصادی و سیاسی در سطح جهان

بنابراین با توجه به آمارهای فوق می‌توان گفت آن بخشی از جامعه‌ی آمریکا که بیشترین آراء را به ترامپ دادند عبارتند از: مردان سفیدپوست بالای ۴۵ سال که دارای درآمد متوسطی بوده و عمدتاً در شهرهای کوچک و روستاها ساکنند و نگران آینده‌ی وضعیت مالی و اجتماعی خود هستند. این طیف، عمدتاً افراد محافظه‌کاری هستند که اعلام کرده‌اند با موضوعاتی نظیر سقط جنین و مهاجران خارجی بطور جدی مساله دارند.

عده خواهند گرفت. آنها استدلال می‌کنند که چین و یا ائتلافی از کشورهای نیمه‌پیرامونی در جنوب مانند هند، برزیل، روسیه و آفریقای جنوبی، در آینده بر چرخه‌ی انباشت سرمایه‌داری یا پسا سرمایه‌داری تسلط خواهند یافت. گروه دیگر اما بر این باورند که برای چین و دیگر کشورهای در حال ظهور، گرفتن نقش هژمونیک در این سیستم اقتصاد جهانی بسیار دشوار و دور از دسترس خواهد بود.^۵

از سوی دیگر، پاسخ امریکایی‌ها در مواجهه با بحران نظام اقتصاد جهانی تاکنون عبارت بوده از تقویت قدرت نظامی و تهاجمی به منظور حفظ موقعیت رهبری در سطح نظام بین‌الملل، ائتلاف‌سازی، تضعیف رقبای قدیمی و جدید، تداوم کنترل چرخه‌ی جهانی کالا، نظام‌سازی و ایجاد هسته‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی نوین در کانون‌های مختلف منطقه‌ای. از منظر نئومارکسیست‌ها، تداوم بحران در اقتصاد جهانی موجب تقویت جنبش‌های «ضدنظام» در کشورهای مرکز شد. هدف این جنبش‌ها آنگونه که قوام نکرده یا ایمانوئل والرشتاین گفته‌اند؛ «کسب قدرت سیاسی» یا در اختیار گرفتن «دولت» بوده است.^۶ اما تجربه در کشورهای غربی نشان می‌دهد که حتی موفقیت جنبش‌های «ضدنظام» و احراز قدرت سیاسی دولت در این کشورها نیز نتوانسته موجب از بین رفتن نارضایتی بخش‌های معترض جامعه - عمده‌ها طبقه متوسط - شود. از جمله مهمترین موضوعات مورد اعتراض طبقه‌ی متوسط در این کشورها بویژه

در تقابل با روند رو به گسترش جهانی‌سازی افزایش یافت. این روند در نهایت موجب بروز تغییر در روابط اقتصادی و سیاسی کشورهای بزرگ صنعتی و زمینه‌ساز گسترش رشد و توسعه‌ی اقتصادی این کشورها و تقویت موقعیت آنها در سطح نظام بین‌الملل شد. ایمانوئل والرشتاین بر این عقیده است که سیستم اقتصاد جهانی سرمایه‌داری برای پیشبرد اهداف خود از جمله هدایت طبقه‌ی متوسط و نیروی کار جهانی، متوسل به یکسری فشارهای فرهنگی شد.^۴ به دنبال آن، اقتصادهای پیرامونی و نیمه‌پیرامونی در مواجهه با تحولات نظام اقتصاد جهانی دستخوش چالش‌های جدی شدند. ورود کالاها و صنایع سرمایه‌بر به جای کالا و صنایع کاربر، مشکلات اقتصادی گسترده‌ای را برای این دسته از کشورها بوجود آورد. اما رفته رفته برخی از این کشورها توانستند دوره‌ی گذار را سپری کرده و فرایند انطباق‌پذیری را با موفقیت پیش ببرند. نمونه برجسته این موارد، اقتصادهایی مانند چین و هند هستند؛ آنچه که از آنها تحت عنوان اقتصادهای نوظهور یاد می‌شود. در مقابل اما، از دهه ۷۰ میلادی به این سو، نئومارکسیست‌ها از بروز نشانه‌هایی دال بر تغییر در شرایط اقتصادی کشورهای صنعتی اروپای غربی و امریکای شمالی و بویژه افول هژمونی اقتصادی ایالات متحده امریکا بر سیستم اقتصاد جهانی صحبت می‌کنند.

در تشریح وضعیت اخیر، دو گروه اصلی وجود دارند: یک گروه استدلال می‌کنند که قدرت‌های نوظهور در جهان جنوب در نهایت بر ایالات متحده فائق آمده و نقشی هژمونیک در اقتصاد جهانی بر

5. Andrea Komlosy , “Prospects Of Decline And Hegemonic Shifts For The West”, Journal Of World-Systems Research ,Vol. 22, Issue 2,2016, p:1.

۶. والرشتاین، پیشین، ۱۶۵-۱۶۴

۴. ایمانوئل والرشتاین، «سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی»، ترجمه پیروز ایزدی، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۴، ۱۵۸.

در آمریکا عبارتند از: تغییر وابستگی فزاینده اقتصاد ملی به بازارهای خارجی، کاهش کسری‌های تراز تجاری و کاهش آسیب‌پذیری امنیت تجاری و کسب و کارهای داخلی.

اینها همه بیانگر آن است که برخلاف بسیاری از جوامع نیمه‌پیرامونی که به نوعی تلاش کردند تا با پدیده جهانی شدن به مثابه یک واقعیت نظام اقتصاد جهانی برخورد کرده و خود را با الزامات آن منطبق سازند، طبقه متوسط در کشورهای مرکز تمایلی به انطباق‌پذیری و تحمل فشارهای ناشی از بروز بحران در سیستم اقتصاد جهانی نداشته و درصدد ایجاد تغییر در رویه‌ی نظام‌های سیاسی حامی وضع موجود برآمده است. این نکته شاید یکی از جدی‌ترین مباحثی باشد که می‌توان از رفتار انتخاباتی آن بخش از جامعه‌ی آمریکا که با حمایت از شعارهای ضد وضع موجود ترامپ، موجبات پیروزی وی را فراهم آوردند، استنباط نمود.

آمارهای منتشر شده از عملکرد ۸ ساله‌ی دولت باراک اوباما حاکی از آن است که وی توانست بحران مسکن را مهار کند، از طریق هدفمندسازی سیستم مالیاتی به نفع طبقات کم‌درآمد و متوسط جامعه، شرایط معیشت جامعه را تا حدودی متوازن سازد، بر اساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، نرخ بیکاری را که در سال ۲۰۰۹ ده درصد بود، به پنج درصد در سال ۲۰۱۶ کاهش داده و ۲/۵ میلیون شغل در سال ایجاد نماید^۷، از طریق به نتیجه رساندن پیمان تجارت آزاد امریکای شمالی و آسیا-اقیانوس آرام، زمینه‌ی رهبری آمریکا بر یک بازار مشترک بزرگ

اقتصادی را فراهم آورد و در مجموع شاخص‌های اقتصادی کشور را در قیاس با سال ۲۰۰۸ بهبود بخشید. اما همه‌ی این تحولات موجب نشد تا طبقه‌ی متوسط و کارگری آمریکا از عملکرد سیستم سیاسی رضایت پیدا کنند. به واقع، نتیجه انتخابات ریاست جمهوری اخیر آمریکا نشان داد که مساله‌ی این بخش از جامعه‌ی آمریکا صرفاً بالا و پایین رفتن اعداد و ارقام نیست، بلکه آنها از اساس با موضوع تحمل هزینه‌های بحران در نظام سرمایه‌داری مشکل دارند و از همین روست که از سخنان ترامپ مبنی بر ناعادلانه بودن وضعیت کنونی سیستم تجارت آزاد جهانی حمایت کرده‌اند. شعارهای بیگانه‌ستیزانه و ایجاد موانع بر سر راه دسترسی آسان رقبای خارجی به بازار داخلی آمریکا بنام حفاظت از کسب و کارهای داخلی، از جمله‌ی مهمترین موضوعاتی است که مورد نظر حامیان اجتماعی ترامپ می‌باشد.

با عنایت به آنچه که گفته شد، بنظر می‌رسد که آمریکا در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ شاهد پیروزی یک جریان اجتماعی با مطالبات «ضدسیستمی» بوده است. جریانی که ارزش‌های مورد نظر آن چندان با ارزش‌های سنتی لیبرال-دموکراسی همخوانی ندارد. دونالد ترامپ در جریان انتخابات اخیر تلاش کرد تا از طریق تقویت گرایشات ناسیونالیستی، به جامعه‌ی آمریکا وعده‌ی بازگرداندن اعتبار و موقعیت ممتاز بین‌المللی آمریکا را بدهد. تجربه‌ی برگزیت در بریتانیا حاکی از آن است که در نخستین هفته‌های پس از اعلام نتیجه‌ی فراندیم خروج از اتحادیه‌ی اروپا، درگیری‌های نژادپرستانه در

7. IMF, World Economic Outlook Update, January 2016. Available at: <http://www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2016/update/01>.

جامعه‌ی آمریکا که احساس می‌کردند صدایی نداشته و منافع و موقعیت آنها چندان اهمیتی برای نظام سیاسی موجود ندارد، به سمت ترامپ گرایش پیدا کردند. در این میان حتی بسیاری از اعضای اتحادیه‌های کارگری که پیشتر به طور سنتی به دموکراتها رای می‌دادند، اینبار تغییر رویه دادند. از این رو شاید بتوان نتایج حاصله از رفراندوم بریتانیا مبنی بر خروج از اتحادیه‌ی اروپا و نیز انتخابات اخیر در ایالات متحده آمریکا را نشانه‌هایی از شکل‌گیری روند تازه‌ای از گرایشات «ضدسیستمی» در میان طبقات متوسط محافظه‌کار کشورهای صنعتی اروپای غربی و آمریکای شمالی در واکنش به آنچه که چالش‌های نظام سرمایه‌داری جهانی و ابعاد نامطلوب جهانی‌شدن نامیده می‌شود، ارزیابی نمود. دیدگاه‌های دونالد ترامپ در خصوص موضوعاتی نظیر پیمان‌های تجارت آزاد جهانی و تعهدات بین‌المللی آمریکا و اظهاراتش مبنی بر خروج از پیمان‌های اقتصادی یا امنیتی منطقه‌ای نظیر پیمان همکاری تجاری آسیا-اقیانوس آرام و یا بازنگری در خصوص رویکرد ایالات متحده در قبال پیمان امنیتی ناتو، جملگی می‌تواند موقعیت بین‌المللی آمریکا را تحت تاثیر خود قرار داده و موجب بروز نگرانی‌های جهانی در زمینه‌ی «مسئولیت‌پذیری» و «قابل اعتماد بودن» آن کشور شود.

این کشور تا حدود ۶۰ درصد افزایش پیدا کرد^۸. شواهد نشان می‌دهد که تقویت ناسیونالیسم افراطی در میان طبقات متوسط جامعه آمریکا، به فاصله‌ی اندکی بعد از مشخص شدن نتیجه‌ی انتخابات، موجب افزایش تعارضات نژادپرستانه در آن کشور شده است. شاید بتوان آنچه را که در آمریکا در حال وقوع است را آغاز یک روند گفتمانی تازه در سطح جامعه و حکومت این کشور ارزیابی نمود. روندی که در نهایت تلاش خواهد کرد تا نگرش جدیدی نسبت به «خود» و «دیگری» عرضه کند و تعریف تازه‌ای از «انسان آمریکایی» و «انسان غیرآمریکایی» یا «بیگانه» و تعیین نسبت میان آن دو ارائه نماید.

نتیجه‌گیری

نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶ شاید نشان دهنده‌ی آن باشد که سیاست در این کشور از وضعیت دو قطبی در حال خارج شدن است و احزاب سنتی، دیگر تنها نماینده یا مجرای مشارکت سیاسی تمامی بدنه‌ی اجتماعی جامعه‌ی آمریکا محسوب نمی‌شوند؛ اینکه هر دو حزب سنتی و بزرگ آمریکا دستخوش چالش‌های جدی شده‌اند و گرایش‌های سیاسی و ادراک نیروهای فعال سیاسی در جامعه آمریکا در حال دگرگونی است. دونالد ترامپ با شعار تغییر و انتقاد از عملکرد سیستم سیاسی آمریکا، توانست بخش ناراضی جامعه‌ی آمریکا را با خود همراه سازد. در واقع کمپین انتخاباتی او بیش از آنکه برنامه محور بوده باشد و بر «بایدها» تمرکز کند، بر «نبایدها» متمرکز بوده است. لذا آندسته از لایه‌های اجتماعی - عمدتاً محافظه‌کاران سنتی - در

8. <http://www.independent.co.uk/news/uk/home-news/brexit-hate-crime-racism-reports-eu-referendum-latest-a7106116.html>, 2016.